

پراکند و رشته جمعیت آنان بکسیخت و (چنانکه گفتیم) هر گروهی را بنام اینکه در برابر هجوم لشکر تاتار ممالک و بلاد راپاس دارند و آسیب آنان دفع کنند بناحیتی و اقلیمی فرستاد.

در این وقت چنگیزخان یکی از خواص خود که وی را دانشمند حاجب میخواندند بخوارزم پیش ترکان خاتون فرستاد و پیغام داد که دانسته ام که فرزندان حقوق ترا بنافرمانی و خلاف پاداش داده است و اینک من باتفاق و همراهی امرای وی قصد او کرده ام و همانا بدان نواحی که در دست تست از جانب من تعرض و آسیبی نرسد و اگر خواهی کسی سوی من فرست تا از من برای تو وثیقه ستاند خوارزم و خراسان و آنچه از حد حیچون بدان اقلیم پیوسته است ترا باشد و جواب ترکان خاتون از این رسالت آن بود که از خوارزم بگریخت و امر آن سرزمین پس از خویش مهمل گذاشت.

اسیری اصفهانی

نقل از تذکره انجمن خاقان
تألیف فاضل خان گروسی

(اسیری) اسمش حسین خان از معارف دارالسلطنه اصفهان خلد بنیان است و والدش در دولت نادرشاه افشار بصاحب جمعی زرگرخانه خاص اختصاص داشته خود بعد از انقضای ایام مهلت پدر ملبس بلباس ققر دشته به تحصیل کمالات مشغول شده در مراتب شعری مرتبه قبول یافته کتابی به سیاق بوستان شیخ مسمی بهفت انجمن ترتیب داده که قریب بده هزار بیت اشعار بلند دارد مجملا در انواع شعر طبع خوشی دارد و طرز مطبوعی و از منثوی و غزل و قطعه اش اینچند بیت انتخاب افتاد.

گرفتم آنکه گشایند پای بسته ما - چه می کنند به بال و پر شکسته ما

کواه اینکه نه رندونه زاهدیم بس است
 پیاله تهی و سبجه کسته ما
 تا فلک کاری بکار من نداشت
 هیچکس یاری چویار من نداشت
 ساقی زباده تاخم پیر مغان پر است
 پر کن قدح که شعبده آسمان پر است
 بمن شد مهر بان انما و ترسم آسمان بیند
 که بامن آسمان نتواند اورا مهر بان بیند
 خوشست اینباغ اما باغبانش حیف تواند
 گلی در شاخسار و بلبلی در آشیان بیند
 سوزم از حسرت یعقوب که حال یوسف
 گشت مشهور بآفاق و بکنعان نرسید

﴿مطایبه﴾

ترا ایخواجه کز امساک بر خوان
 ز نعمتهای الوان هیچ اثر نیست
 چومه بر نطع کردون سفره ات را
 شب از یک کرده نان بیشتر نیست
 ولی هر کس شکست آن کرده نان
 اگر چه دانم آن حدبشر نیست
 کندگر دعوی اعجاز شاید
 که این معجز کم از شق القمر نیست
 خواجه داریم بازرگان که شرح بخل او
 نه بود مقدور از اقلام و نه ازالسنه
 بسکه دارد پاسکنج و سیم و زر چون اثردها
 شب ندیده اختری در دیده اش نوم و سنه
 کیسه ظالم از او پر کاسه سائل تهی
 میدهد با ترس گنج و گنجدی بی ترس نه
 بهر دفع طعن مردم باد و صد خون جگر
 خوانند بر خوان بخوانند زانکه میداند که من
 بنده را بر خوان بخوانند زانکه میداند که من
 (از کتاب هفت انجمن)

بکسری چه خوش گفت بوز جمهر
 که تا می خرامد بکامت سپهر
 مبادا بکس کینه ورزد دلت
 ملرزان دلی تا نلرزد دلت
 یکی اره بر پای سروی نهاد
 بدست وی آن سرو از پا افتاد

دگر روز دادش مکافات دست که از نخل افتاد و پایش شکست

بدوران دو کس را اگر دیدمی بدور سر سر هر دو گردیدمی

یکی آنکه گویند بد من به من دگر آنکه گوید بد خویشتر

دلم سوخت بر سالکی رهنورد که می گفت با حسرت و سوز و درد

که عمری در این راه بشتافتم نه رستم نه وارسته یافتم

بر آن تخت زرین که جم می نشست شنیدم چو برخاست این نقش بست

چو باید ازین تخت زر خاستن نیرزد نشستن به بر خاستن

یکی از اسیران شیرین نفس نمیراند در بزم از خود مکس

که چون گیرد از راندن من گران مبادا دهد زحمت دیگران

دیوان اسیری اصفهانی را هر کس برای فروش دارد باداره ارمغان خبر دهد

﴿مکتوب تاریخی﴾

امیر تیمور پادشاه مصر نوشته

حضرت مالك الملك بر مقتضای کلام خود که (توتی الملك من تشاء) عنان

حل و عقد و قبض و بسط پادشاهی عالم و فرمان روائی بنی آدم در قبضه اقتدار مانهاد

و زمام خیر و شر و رتق و فتق و راهنمایی کافه انام بکف دریا خصال ما باز داده و جهة

انتظام احوال عالم و اتساق املاک بنی آدم از میان سلاطین دوران و خواقین گردون

توان ذات بی مثال ما را برگزیده و خلعت جهانگیری و جهانبانی با طراز قلعه کشائی

و کشورستانی بهارزانی داشته و درهای الطاف بیدران و اعطاف بی پایان بر طلعت

امانی و آمال ما گشوده بحکم (لان شکرتم لازیدنکم) در موقوف شکر حضرت کبریا

استاده ایم و اقامت مراسم رعایت و رعیت و ادامت لوازم عدالت و سویت بر ذمت همت

ما واجب و لازم همی آید و بر مصداق (الشکر یزید النعمه) نعمت عرایس مقاصد ما یوماً

فیوماً از تنق غیب چهره می نماید (الحمد لله لندی بنعمته یتیم الصالحات) همکنارا